

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دھیم از آن به که کشور به دشمن دھیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

استاد محمد نسیم "اسیر"

هشتم نومبر 2012

کابلان بخون مینویسند!!!

متیقن هستم، سلسله انتشار سرگذشت اندوهبار و خونین اهالی صبور و سرگردان کابل در جنگهای تنظیمی، نوشته زنده یاد "داد نورانی" که از مدتی به این سو به همت جریده وزین پیشرو، به عنوان بالا در پورتال مبارز و دوست داشتنی "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" براه افتاده است، روان همه وطنپرستان را عمیقاً متألم میسازد. اگر لاف و خودنمایی حساب نشود، هرباری این نوشته ها را حتی بعضاً دوبار مطالعه میکنم، بی اختیار اشکم جاری میشود، گاه خود را در لباس پدري مییابم که عزیزترین شریک زندگی خود را در اثر اصابت گلوله ای از دست داده و با داشتن دو سه طفل خردسال و ناامیدی از آینده خیلی تاریک، بالای جسدی از دیده خون میریزد. و یا مادری که نان آور خانه را از دست داده است و یا فرزندی که بر نعش بخون غلتیده پدر و مادر چشم به افق تاریک و مکرر آینده دوخته اند، یا در صفت پدر و مادری که پسر جوان شان از سر صبح برای آوردن یک نان از نانوائی گذر برون شده و دوباره برنگشته است، قرار میدهم، نفسم در گلو گیر میکند. نمیدانم چرا؟؟ من که به فاصله مکانی ده هزار کیلومتر و فاصله زمانی پوره بیست سال از آن حوادث خونبار دور افتاده ام، و در ظاهر امر از تمام مزایای زندگانی در المان برخوردار هستم و یا مانند من دیگر دوستان علاقه مند به وطن و مردم آن، چرا باید چنین باشیم؟ من جواب این سؤال را خود نیافته ام و اینک شعری را که در همان زمان با شنیدن اخبار خونین کابل زیر نام «ماتمسرای کابل» سروده و بدست نشر سپرده ام، یکبار دیگر به تأیید نوشته زنده یاد "داد نورانی" از نظر شما میگذرانم:

ماتمسرای کابل

کابل نه آن بهشت برین و معطر است
کابل نه آن عروس به جلالت نشسته است
کابل نه آشیانه مرغوان خوشنواست
کابل مقام وحشت دیوانگان عصر
کابل ز دست دوزخیان فـریکار
کابل چو شمع سوخته خوابیده روی اشک
کابل به آتش ستم قـرن شعله ور
کابل به زیر سُم ستوران روزگـار
کابل که خوانده صائبش عـشرتسرا، کنون
مردم عـذاب روز قیامت همیگشند
دزدان قـرن، ملک به تاراج برده اند
آن یک به گشت و خون ضعیفان پلنگ وار
مینائی آسـمان کبودش خدای من
کابل نه قطره آب میان گل تر است
کابل نه آن عقیقه پاک و معطر است
کابل نه آن ستاره گیسو معنبر است
کابل بساط جنگ و جـدال مکرر است
یک پاره آتش به جهنـم برابر است
کابل سپند ریخته در روی مجمر است
کابل به خون خویش غریق و شناور است
خاکستری فتاده به طوفان محشر است
ماتمسراست، بلکه ازان نیز بدتر است
اهریمنی به هر در و برزن مقرر است
این شهر را ببین که نه دروازه، نی در است
این یک به قتل عام شجیع و دلاور است
از دود بمب و راکت و مرمی مکدر است

در ملک ما «اسیر» ز بس پا و سر نماند

گوئیم حرف حق، نه غم پا و نی سر است

(م. نسیم «اسیر» - بُن المان، اگست 1993 م)